

دکتر رابرت سی. نیومن، انجیل‌های هم‌نوا، سخنرانی ۱۰ جغرافیای فلسطین

رابرت نیومن و تد هیلدبرانت © ۲۰۲۴

سلام دوباره. ما در حال کار بر روی دوره آموزشی خود در زمینه انجیل‌های هم‌نوا هستیم. تاکنون به بررسی عیسی تاریخی، پیشینه یهودی، مقدمه‌ای بر تفسیر و ژانر روایی تفسیر، ویژگی‌های تاریخ نگارش انجیل‌ها، تفسیر تمثیل‌ها، انجیل‌ها به عنوان آثار ادبی و اخیراً به مسئله هم‌نوا پرداخته‌ایم.

در این جلسه، می‌خواهیم نگاهی به جغرافیای فلسطین، از جمله اورشلیم، بیندازیم. پس بیایید نگاهی به آن بیندازیم. برای اینکه مروری خوب بر آنچه در کتاب مقدس، چه در عهد جدید و چه در عهد عتیق، و به ویژه در اناجیل، می‌گذرد، داشته باشیم، مطلوب است که جغرافیای مربوطه را بررسی کنیم.

برای انجیل‌های هم‌نوا، این وضعیت اسرائیل در زمان عهد جدید است. اول از همه، به ویژگی‌های فیزیکی فلسطین نگاه خواهیم کرد و در مقیاس بزرگ، از زمان عهد جدید تاکنون، تغییر چندانی در جغرافیای اساسی آن رخ نداده است. بنابراین، همانطور که اکنون هست، اساساً همان چیزی است که در آن زمان بود.

ما می‌خواهیم ابتدا مناطق اصلی این سرزمین را از شرق به غرب بررسی کنیم و سپس به عوارض جزئی‌تر که از شمال به جنوب می‌روند، نگاهی بیندازیم. دلیل اینکه ما به مناطق اصلی از غرب به شرق نگاه می‌کنیم این است که ساختارهای جغرافیایی اصلی به شکل نوارهایی در امتداد شمال و جنوب هستند و بنابراین ما آنها را در اینجا فهرست می‌کنیم که از غرب یا ساحل مدیترانه شروع شده و به سمت شرق به سمت بیابان حرکت می‌کنند. جهت بادهای غالب نیز از غرب به شرق است و از آنجایی که در غرب دریای مدیترانه قرار دارد، این بادهای رطوبت را از مدیترانه حمل می‌کنند و سپس با بالا آمدن زمین، شروع به رسوب آن می‌کنند و باعث می‌شوند هوا در هوا بالا برود، سپس اشباع شود و رطوبت خود را از دست بدهد.

این به ما کمک می‌کند تا آب و هوای هر منطقه را نیز درک کنیم. اولین منطقه‌ای که در امتداد ساحل قرار دارد، دشت ساحلی است که گاهی اوقات دشت شارون نامیده می‌شود. این تمام دشت ساحلی نیست، اما بخش خوبی از آن است.

این دشت بسیار پست و نسبتاً مسطح است که در جاهایی که خیلی شنی یا خیلی شور نیست، حاصلخیز است. از دیدگاه نظامی، تا زمانی که خیلی به آب نزدیک نمی‌شد، جایی که ارابه‌ها یا اسب‌ها به دلیل شن‌کند می‌شدند، سفر در این منطقه آسان بود، بنابراین حمله به این منطقه از خارج از کشور آسان بود. جغرافیای وسیع اطراف اسرائیل، مصر در جنوب است و مصر، در دوره عهد عتیق، یک قدرت سیاسی بزرگ بود.

زمانی که به دوران عهد جدید می‌رسیم، قرن‌ها تحت سلطه بیگانگان بوده است و سپس ساحل آنجا، به دلیل بارندگی، نسبتاً حاصلخیز بوده است و این منطقه به سمت بالا امتداد می‌یابد و سپس به دره دجله-فرات می‌پیوندد و از این طریق پایین می‌آید. بنابراین، ما شکلی داریم که اگرچه دقیقاً هلالی شکل نیست، اما هلال حاصلخیز نامیده می‌شود و معمولاً قدرت‌های نظامی بزرگ در دوره عهد عتیق در قسمت دیگر هلال حاصلخیز یعنی آشور، بابل و ایران حضور داشتند و پس از مرگ اسکندر، بخش سلوکی امپراتوری اسکندر نیز در آنجا قرار داشت. بنابراین، تهاجم اغلب رخ می‌داد و این تهاجم می‌توانست به راحتی از طریق دشت ساحلی، یا از مصر در جنوب یا از سوریه در شمال، صورت گیرد.

کمی دورتر از ساحل غربی، به مجموعه‌ای از مناطق شمال-جنوب می‌رسیم که کم و بیش تا حدودی مرتفع‌تر و ناهموارتر هستند، هرچند هنوز نسبت به آنچه که ما اینجا منطقه تپه مرکزی می‌نامیم، که مورد بعدی ما

خواهد بود، بسیار کوتاه است. با وجود این تپه‌های ناهموار و دره‌های وسیع، بیشتر سفرها در امتداد دره‌ها انجام می‌شد و این منطقه هنوز هم نسبتاً آسان قابل حمله بود. همچنین حاصلخیز بود و رطوبت مناسبی نیز داشت.

منطقه مرکزی اسرائیل، فلسطین و غیره، منطقه‌ای است که به آن منطقه تپه‌ای می‌گویند و این منطقه‌ای با شکل است. اگر اهل ایالات متحده باشید، شاید این منطقه بیشتر شبیه V تپه‌های نسبتاً تیز و دره‌های ویرجینیای غربی در شرق ایالات متحده باشد، اگرچه آب و هوای آن بیشتر شبیه مثلاً جنوب کالیفرنیا است، چیزی که ما آن را آب و هوای مدیترانه‌ای می‌نامیم. در اینجا، به دلیل اینکه دره‌ها کف بسیار تیزی دارند و به دلیل اینکه در آنها سنگ وجود دارد و معمولاً نوعی جریان متناوب در آنها وجود دارد، سفر معمولاً در امتداد دره‌ها انجام نمی‌شود، بلکه در امتداد پشته‌ها انجام می‌شود، بنابراین چیز خاصی در سفر در دشت ساحلی تداخل ایجاد نمی‌کند، مگر شاید جایی که از جریانی که به دریای مدیترانه می‌رسد عبور کرده‌اید و بنابراین ممکن است زمین باتلاقی داشته باشید.

زمین‌های پست، یا فکر نمی‌کنم قبلاً اسمی گذاشته باشم، شغله، ناهموارتر بود و می‌توانستید در هر دو نوع قلمرو سفر کنید، اما اینجا در منطقه‌ی تپه‌ای، واقعاً لازم بود، حداقل برای تردد وسایل نقلیه، اصلاً سفر کنید و باید از روی تپه‌ها بالا بروید، و حتی برای سفر پیاده، این راه بهتری بود. بنابراین، حمله به این منطقه دشوارتر است. مهاجمان برای ورود به این منطقه مجبور بودند از تپه‌ها بالا بروند و استفاده از ارباب‌ها را که به گفته‌ی ما معادل تانک در جنگ‌های باستانی بودند، آسان نیافتند.

کشاورزان این منطقه را برای کشاورزی چندان مناسب نمی‌دانستند، اما به دلیل ساختار مصالح، که اساساً از سنگ آهک بود، و با بالا رفتن، تمایل به تشکیل تراس داشت. این لایه‌ها اساساً افقی بودند، بنابراین در لبه تپه، یک قطعه کوچک بیرون زده می‌شد. اساساً، کشاورزان با قرار دادن سنگ در امتداد لبه بیرونی و اجازه دادن به تجمع خاک، یا شاید حتی کمک به تجمع خاک در امتداد این لایه‌ها، این منطقه را دستکاری می‌کردند. این زمین برای کشت غلات خیلی مناسب نیست، اما آنها غلات را در آن کشت می‌کردند. برای کشت زیتون و انگور و چیزهایی از این قبیل بسیار مناسب است.

در سمت غرب این منطقه تپه‌ای، جایی که هوای مرطوب از مدیترانه می‌آمد و به سمت بالای تپه جریان داشت، رطوبت و بارندگی خوبی داشتیم، بنابراین آنجا هوا نسبتاً خوب بود. متأسفانه، وقتی به خط الراس می‌رسید، هوا از مدیترانه بالا آمده و مقدار مشخصی از رطوبت خود را از دست داده است، معمولاً وقتی از خط الراس بالا می‌رود، از روی خط الراس عبور می‌کنید و هوا شروع به ریزش می‌کند و هوای در حال ریزش گرم می‌شود و این بدان معناست که رطوبت نسبی به میزان قابل توجهی کاهش می‌یابد و بنابراین احتمالاً باران نمی‌بارد. بنابراین معمولاً در سمت شرق خط الراس مانند آن، چیزی به نام سایه باران خواهید داشت.

در ایالات متحده، این پدیده معمولاً در کوه‌های راکی رخ می‌دهد، جایی که بارندگی نسبتاً خوبی در غرب و همچنین بادهای غالب از غرب وجود دارد، همانطور که ما اینجا در اسرائیل داریم؛ همه اینها به دلیل قرار گرفتن در مناطق معتدل است که باد غالب از غرب می‌وزد. وقتی از لبه کوه‌های راکی بالا می‌روید و شروع به پایین آمدن می‌کنید، همان چیز را دارید، هوای گرم، هوای خشک، و بنابراین معمولاً بارندگی نسبتاً کمی در شرق کوه‌های راکی وجود دارد، که دره‌های آنجا، مثلاً اطراف دریاچه نمک بزرگ، نمونه خوبی از کل آن منطقه بسیار خشک است. خب، این همان وضعیتی است که اینجا دارید.

بنابراین، بارندگی در اسرائیل در غرب خط الراس اصلی خوب است اما در شرق خط الراس اصلی کم است. سپس، با پایین آمدن از تپه‌های اطراف، به منطقه‌ای در امتداد شمال-جنوب می‌رسیم که آن را دره ریفت می‌نامیم و ممکن است این نام را در مورد مبلغان مذهبی در آفریقا یا چیزی شبیه به آن شنیده باشید، زیرا یک دره ریفت مهم نیز در کنیا وجود دارد. در واقع بخشی از همان سیستم ریفت است.

شکافی که اینجا در اسرائیل از آن صحبت می‌کنیم از لبنان به سمت پایین و از وسط لبنان شروع می‌شود، از دریای جلیل می‌گذرد، در امتداد موازی با رود اردن پایین می‌رود، در واقع رود اردن در دره شکافت جریان دارد، از دریای مرده عبور می‌کند و سپس به خلیج عقبه و دریای سرخ در زیر آن می‌رسد، و آن دریای سرخ نیست، بلکه خلیج عقبه است، و سپس به سمت پایین امتداد می‌یابد و به آفریقا می‌رسد. بنابراین، این یک شکاف زمین‌شناسی به دلیل وجود دو صفحه در سیستم صفحه قاره‌ای است که در ۶۰ سال گذشته، تقریباً از دهه ۵۰، کشف و بررسی شده است. در این مورد خاص، این در واقع یک گسل نسبتاً عمیق است، و در دریای مرده، سطح دریای مرده در واقع بیش از ۱۰۰۰ فوت پایین‌تر از سطح دریا است.

دریای جلیل حدود ۶۰۰ فوت پایین‌تر از سطح دریا است و این هوایی که از غرب می‌آمده، از روی شکاف، از روی تپه‌ها گذشته و به آنجا رسیده است، بنابراین اینجا باران بسیار کمی می‌بارد، اما این رودخانه را دارید که از شمال سرچشمه می‌گیرد، که در مورد کوه‌های آنجا صحبت خواهیم کرد، که به آبیاری منطقه کمک می‌کند. آب و هوای اینجا معمولاً بسیار گرم و بسیار خشک است، دور از رودخانه، بنابراین در دوران مدرن، برای کشت محصولات کشاورزی آبیاری شده است، و حداقل نوعی آبیاری در برخی نقاط در دوران باستان نیز انجام می‌شده است. خب، ما به سمت شرق حرکت می‌کنیم و یک قلمرو دیگر داریم که باید به آن فکر کنیم.

ما مدیترانه را داریم، دشت ساحلی را داریم، شفله یا تپه‌های کم ارتفاع را داریم، منطقه تپه‌ای را داریم، دره کافتی را داریم، و سپس از دره کافتی خارج می‌شوید و به جایی می‌رسید که ما آن را فلات ماوراء اردن می‌نامیم و معلوم می‌شود که فلات ماوراء اردن در واقع بالاتر از منطقه تپه‌ای است، به طوری که هوایی که دوباره به بالا برمی‌گردد، خنک می‌شود و در واقع فشرده می‌شود و کمی بیشتر، تقریباً تمام رطوبت باقی‌مانده که در آن بود، را رها می‌کند، که به دلیل رطوبت هوا خیلی کم، به شرق خط الراس نمی‌ریخت. حالا رطوبت دوباره بالا می‌آید، بقیه آن را رها می‌کند، اما در عرض چند مایل پس از رسیدن به فلات ماوراء اردن، همه آن از بین می‌رود، و شما به جایی می‌رسید که می‌تواند نوعی بخش شمالی صحرای عربستان یا صحرای سوریه نیز باشد.

بنابراین، در لبه غربی آن آب فراوان است، اما با طی چند مایل در شرق آن، بسیار بیابانی می‌شود. بنابراین این یک تور سریع از سرزمین‌های شمال و جنوب بود و ما از غرب وارد می‌شویم. بنابراین مدیترانه، دشت ساحلی، سرزمین مواج، شفله، سرزمین تپه‌ای، دره، دره ریفت و سپس فلات ماوراء اردن.

حالا، چند ویژگی کوچک‌تر وجود دارد که اینجا راحت است از شمال به جنوب بررسی کنیم، و بنابراین اگر به شمال اسرائیل برویم، خیلی سریع به شرق دره ریفت به بلندترین قله در منطقه فلسطین، بالای ۹۰۰۰ فوت بالاتر از سطح دریا، می‌رسیم، و آن کوه هرمون است. این جنوبی‌ترین قله بزرگ در چیزی است که رشته کوه ضد لبنان نامیده می‌شود. دره ریفت، همانطور که گفتم، از اسرائیل به لبنان امتداد دارد، و شما کوه‌هایی در سمت غرب دره دارید که رشته کوه لبنان نامیده می‌شود و کوه‌هایی در سمت شرق به نام رشته کوه ضد لبنان.

، قله کوه هرمون عموماً در تمام طول سال پوشیده از برف است و اگر در هوای صاف در جلیل باشید معمولاً می‌توانید کمی از آن را ببینید. با حرکت از آنجا به سمت جنوب، به منطقه اطراف دریای جلیل می‌رسیم که جلیل، دایره قلمرو یا چیزی شبیه به آن نامیده می‌شود. این منطقه تپه‌ای، به نوعی، امتداد منطقه تپه‌ای در خود اسرائیل است، با این تفاوت که چیزی آنجا را از هم جدا می‌کند.

بنابراین، برخی از ویژگی‌های مناطق تپه‌ای در پایین دست یهودا، مانند اطراف اورشلیم، را دارد، اما این منطقه پرآب‌ترین منطقه در فلسطین است. نه تنها وضعیتی داریم که در آن آب ناشی از هوای مرطوب مدیترانه، رطوبت خود را هنگام ورود از مدیترانه به سمت شرق، روی تپه‌ها تخلیه می‌کند، بلکه تأثیر عرض

جغرافیایی نیز در اینجا وجود دارد که ما به انتهای پایین منطقه معتدل نزدیک می‌شویم، و بنابراین هرچه به سمت جنوب می‌روید، به منطقه‌ای می‌رسید که بارندگی نسبتاً کمی دارد، اما در جلیل بارندگی نسبتاً قابل توجهی داریم. این تقریباً برابر با بارندگی شرق ایالات متحده است، بنابراین در بارندگی ۴۰ تا ۵۰ اینچ در سال، اگر مایل باشید می‌توانید آن را به سیستم متریک تبدیل کنید.

در شمال بلندتر و در جنوب کوتاه‌تر است، بنابراین جلیل علیا و جلیل سفلی را داریم. آب و هوا در بخش کوهستانی نسبتاً خنک است، اما وقتی به دریای جلیله می‌رسید، خیلی پایین‌تر از سطح دریا هستید و هوا در آنجا بسیار گرم است. ما همچنین در این منطقه به کوه تابور اشاره می‌کنیم.

این یک قله‌ی دورافتاده است و در جنوب دریای جلیل قرار دارد. بیش از ۱۹۰۰ فوت از سطح دریا ارتفاع دارد. این را با کوه هرمون که ۹۰۰۰ فوت از سطح دریا ارتفاع دارد مقایسه کنید، بنابراین یکی کمی کمتر از ۲۰۰۰ فوت و دیگری ۹۰۰۰ فوت ارتفاع دارد.

درست در شمال این قلمرو بعدی که به آن اشاره خواهیم کرد، یعنی دره جزریل، قرار دارد. همانطور که به آمدن از شمال فکر می‌کنیم، کوه هرمون اینجا، جلیل علیا و سفلی اینجا، و بعد چیزی از اینجا می‌آید، حدس می‌زنم از این طرف، دره جزریل است، و گاهی اوقات دشت اسدراثلون نیز نامیده می‌شود. این کمابیش یک دره شرقی-غربی است.

در واقع از شمال شرقی به جنوب غربی امتداد دارد، اما بیشتر از شرق به غرب تا شمال به جنوب. این جاده ساحل را به دره اردن متصل می‌کند. سامره را در جنوب از جلیل در شمال جدا می‌کند و در واقع آسان‌ترین کریدور حمل و نقل برای رسیدن از دریای مدیترانه به دره ریفت را تشکیل می‌دهد.

بالای آن، باید از جلیل با تمام تپه‌هایش عبور کنید، و پایین آن، باید از میان تپه‌ها عبور کنید. اما اگر مستقیماً از دره جزریل عبور کنید، زمین در واقع نسبتاً پست است. بنابراین، در نتیجه، یک مسیر تجاری مهم از ساحل به داخل کشور در این نقطه خاص عبور می‌کرد.

لبه جنوبی دره جزریل توسط کوه کرمل مشخص شده است و سپس رشته کوهی از آنجا به سمت شرق ادامه می‌یابد. یک خط الراس طولانی، تقریباً شرقی-غربی، مانند دره جزریل، در سمت جنوبی دره جزریل با حداکثر ارتفاع حدود ۱۸۰۰ فوت. بنابراین، دوباره، بسیار پایین‌تر از کوه هرمون، اما در واقع تقریباً به همان ارتفاع کوه تابور می‌رسد.

این رشته کوه مانعی برای سفر شمال به جنوب ایجاد می‌کند، و شخصی که مثلاً از مصر به سمت شمال سفر می‌کند، از دشت ساحلی بالا می‌آید، اما وقتی به این کوه کرمل نزدیک می‌شوید، یا باید تمام مسیر را به ساحل بروید و به نوعی انتهای کوه کرمل را که در واقع در دریای مدیترانه خودنمایی می‌کند، دور بزنید، یا باید به نحوی برگردید و از یکی از دو یا سه گذرگاه عبور کنید. کنترل گذرگاه‌ها در دوران باستان از نظر نظامی مهم بود. به یاد داشته باشید که در زمان عهد جدید، ما در اینجا به این فکر می‌کنیم که اسرائیل یک کشور مستقل نیست، و در واقع، روم همه چیز را در انتهای شرقی مدیترانه کنترل می‌کند تا به امپراتوری اشکانی برسد، بنابراین آنها در آن زمان نگران این موضوع نیستند.

اما در دوران عهد عتیق، کنترل گذرگاه‌ها از نظر نظامی مهم بود. شهر مجدو در یکی از این گذرگاه‌ها قرار دارد و آرماگدون مکاشفه در واقع شکل اصلاح‌شده‌ی هار-مجدو، تپه‌ی مجدو، است و یکی از این گذرگاه‌ها را کنترل می‌کند. در واقع، دشت‌های شمال مجدو، در طول تاریخ نظامی، محل وقوع بسیاری از نبردهای بزرگ بوده‌اند.

حالا که به سمت جنوب می‌رویم، از مناطقی که سامره و اورشلیم و از این قبیل جاها قرار داشتند، عبور می‌کنیم و به بیابان یهودیه می‌رسیم. این منطقه، منطقه‌ای لم‌بزرع است. کم و بیش در ضلع غربی رود اردن و در دره ریفت قرار دارد.

در واقع، گمان می‌کنم در سایه باران خط الراس تپه قرار دارد، و من از اصطلاح «بدلندز» استفاده می‌کنم چون خیلی من را یاد بدلندز داکوتای جنوبی می‌اندازد. تپه‌ای است، اما عملاً هیچ پوشش گیاهی روی آن وجود ندارد، به خصوص در سطح درختان، کمی بوته‌زار و مقداری علف در طول سامانه بارانی. خب، این منطقه‌ای است که این ترکیب بارندگی کم، شما در سایه باران این خط الراس که از تپه پایین می‌رود هستید ترکیب سایه باران و خاک ضعیف و نسبتاً گچی، منطقه‌ای را ایجاد می‌کند که از نظر پوشش گیاهی به اندازه کافی بد است و عملاً خالی از سکنه است.

بنابراین امروزه، و احتمالاً در بیشتر طول تاریخ خود، منطقه‌ای بوده است که عشایر به صورت فصلی به آنجا می‌آیند و گوسفندان خود را در حالی که علف‌ها در حال رشد هستند، می‌چرانند و سپس وقتی دیگر علفی در کار نیست، از منطقه خارج می‌شوند. بنابراین، این قلمرو برای چرای گوسفندان و برای چرای بزها در فصل زمستان که مرطوب‌تر است، استفاده می‌شود. منطقه دیگری که در اینجا به آن اشاره خواهیم کرد، جنوب این سرزمین تپه‌ای است.

منطقه کوهستانی در نهایت در جنوب اورشلیم به پایان می‌رسد. ما منطقه‌ای به نام نقب داریم. ترجمه کینگ جیمز معمولاً آن را به عنوان جنوب ترجمه می‌کند.

الان یادم نیست که بعضی از نسخه‌های مدرن دیگر چطور این را ترجمه کرده‌اند. اینجا سرزمینی خشک و بایر در جنوب شهر حبرون است که از اورشلیم به پایین، شاید ۴۸ تا ۶۴ کیلومتر باید پایین بروید تا به حبرون برسید. اورشلیم، بیت‌لحم و سپس حبرون.

این منطقه مسطح تا ناهموار است. خاک در واقع بسیار خوب است، اما اکنون، به دلیل اثر عرض جغرافیایی، اگر بخواهید از پایین‌ترین نقطه منطقه معتدل شمالی خارج شوید، بارندگی بسیار کمی خواهید داشت. می‌توانید برای لحظه‌ای بایستید و به مناطق جغرافیایی کره زمین نگاه کنید.

شما منطقه استوایی را دارید، و سپس مناطق گرمسیری را در دو طرف آن دارید، و سپس مناطق معتدل را در دو طرف آن دارید، و سپس به یک منطقه نیمه قطبی در شمال می‌رسید. گذار بین منطقه معتدل و مناطق نزدیک‌تر به خط استوا، بارندگی نسبتاً کمی دارد. بنابراین، منطقه نقب، چه مسطح و چه ناهموار، خاک بسیار خوبی دارد و بارندگی بسیار کمی دارد.

حتی در دوران باستان، و حتی در دوران مدرن نیز، برخی از ساکنان راهی برای کشت محصولات کشاورزی پیدا کرده بودند و از طریق ترفندهای خاصی آب را متمرکز می‌کردند. در تعدادی از مکان‌ها، دره‌ای وجود داشت که بارندگی را جذب می‌کرد و سپس بارندگی به سرعت جاری می‌شد و خاک را در کف دره رسوب می‌داد، و سپس آب به سمت پایین دره جاری می‌شد و از دره خارج می‌شد، و اساساً سدی در کف دره قرار می‌دادند، و برای مدتی آب را جمع می‌کرد و تمام گل و لای جاری شده را جمع می‌کرد، و بنابراین می‌توانستید در آن منطقه گل و لای‌دار محصولات کشاورزی پرورش دهید. در حالی که ممکن است فقط دو، سه یا چهار اینچ باران در سال دریافت کنید، شما قطعه زمین کشاورزی کوچک خود را در کف دره می‌گرفتید و بارندگی را از یک منطقه بسیار بسیار بزرگتر متمرکز می‌کردید.

خب، این یه جورایی یه گشت سریع تو مناطق اصلی اسرائیل، از شمال-جنوب که از ساحل به سمت داخل کشیده شدن، از غرب-شرق، و بعد بعضی از ویژگی‌های خاص منحصر به فرد که از جنوب به شمال کشیده

شدن. به کلمه یا دو کلمه در مورد آب‌های اصلی اطراف فلسطین بگید. دریای مدیترانه رو تو غرب دارید، و بنی‌اسرائیل دوره عهد عتیق واقعاً دریانورد نبودند، اما تا حدودی به عنوان واسطه کار می‌کردند، افرادی که دریانورد بودند و از مدیترانه تجارت می‌کردند یا ادویه و چیزهای دیگه رو از مناطق عربی یا جاهای دیگه می‌آوردند، و بنابراین گاهی اوقات به اون روش خاص تجارت می‌کردند. دریای مدیترانه، به حجم بزرگ از آب شور، در واقع از طریق مسیری، مثلاً ۱۵۰۰ مایل دورتر در غرب، در جبل الطارق، به اقیانوس اطلس متصل می‌شد.

فلسطین در مقایسه با یونان یا فنیکیه، بنادر طبیعی کمی دارد و فنیکیه در ساحل شرقی مدیترانه در شمال قرار داشت، بنابراین یهودیان فقط به عنوان واسطه در تجارت مشارکت داشتند. سپس، در واقع، آب‌های موجود در اسرائیل، دریای جلیل یا دریاچه طبریه یا کینرت را داشتیم، نام‌های مختلفی به آن داده شده بود دریاچه کوچکی که شاید ۷ در ۱۴ مایل بود، چیزی شبیه به آن، دریاچه آب شیرین، سطح آن ۶۰۰ فوت پایین‌تر از سطح دریا است، حتی پایین‌تر از دره مرگ در ایالات متحده، که توسط رودخانه اردن تغذیه می‌شود، که اساساً آب‌های آن از منطقه کوه هرمون سرچشمه می‌گرفت، و هنوز هم وقتی از آن طرف دریای جلیل خارج می‌شود و به سمت دره ریفت ادامه می‌یابد، آن را رودخانه اردن می‌دانند. دریای جلیل برای ماهیگیری مهم بود، چه در آن زمان و چه حتی اکنون، اما توپوگرافی و آب و هوای خاص آن به گونه‌ای بود که طوفان‌های شدیدی ایجاد می‌کرد.

شما در مورد دریاچه‌ای صحبت می‌کنید که چند مایل عرض دارد، بنابراین به اندازه کافی بزرگ است که می‌توانید امواج قابل توجهی روی آن داشته باشید، نه مانند مدیترانه یا هر چیز دیگری. در شرق آن یک بیابان داغ وجود دارد، کوه هرمون در ارتفاع ۹۰۰۰ پایی شمال شرقی آن قرار دارد، این دره ریفت را دارد که از شمال و جنوب آن امتداد دارد، در غرب آن زمین‌های مرتفع‌تری وجود دارد و در غرب آن دریای مدیترانه قرار دارد، بنابراین سیستم‌های آب و هوایی از مدیترانه وارد می‌شوند، در اینجا منطقه‌ای وجود دارد که هوای سرد می‌تواند در اطراف کوه تولید شود، در اینجا هوای گرم وجود دارد و اغلب ترکیب این موارد طوفان‌های بسیار شدیدی ایجاد می‌کند که در مدت زمان بسیار کوتاهی به وجود می‌آیند. بنابراین دریای مدیترانه، دریای جلیل، و سپس رودخانه اردن را دارید.

این رودخانه از دامنه‌های پایینی کوه هرمون شروع می‌شود و در حدود صد مایل، بدون احتساب تمام پیچ و خم‌های رودخانه، حدود ۲۳۰۰ فوت پایین می‌رود، اما درست مانند پرواز کلاغ، اگر دوست دارید، از هرمون به سمت جنوب، و از میان دریای جلیل و سپس به دریای مرده سرازیر می‌شود. دریای مرده، که توسط رومی‌ها دریاچه آسفالتیت نیز نامیده می‌شود، سطح آن پایین‌ترین نقطه روی زمین است، ۱۲۹۶ فوت پایین‌تر از سطح دریا. احتمالاً اکنون پایین‌تر از این است زیرا آنها مقدار زیادی از آب را برای آبیاری استفاده کرده‌اند و این باعث پایین آمدن سطح دریای جلیل شده است، اما این نوع عمق، نوع ارتفاع در دوران باستان و تا زمانی که پروژه‌های بزرگ آبیاری در ۳۰ سال گذشته آغاز شد، معمولاً به این شکل بود. آب بسیار شور است، ماهی‌ها نمی‌توانند در آن زندگی کنند و مردم متوجه می‌شوند که پوستشان را تحریک می‌کند، اما اگر در آن شنا کنید، که تعدادی از مردم این کار را می‌کنند، مانند چوب پنبه در آن شناور می‌شوید و اگر دوست داشته باشید، این یک پدیده نسبتاً غیرمعمول است.

آب‌ها و رسوبات نمکی آن در دوران باستان و امروزه برای انواع مختلف مواد معدنی، به ویژه نمک‌های مختلف، استخراج می‌شدند. بنابراین، یک گشت سریع در پهناهای آبی اصلی اطراف فلسطین. همه این چیزهایی که در موردشان صحبت کردیم، مناطق شمال-جنوب و این مناطق کوچک و منحصر به فرد در پهناهای آبی اصلی، همگی مانند دوران باستان هستند.

شاید یک مورد را از قلم انداخته‌ام، دریاچه بسیار کوچکی در شمال دریای جلیل، دریاچه مریم، که فکر می‌کنم هنوز در برخی از نقشه‌هایی که از اواخر دهه ۴۰ میلادی دیده‌ام وجود داشته است، اما پس از شروع

اسکان مجدد یهودیان در اسرائیل، به این نقشه اضافه شد، زیرا زمین خوبی بود که می‌توانست برای کشاورزی استفاده شود و بنابراین اکنون به جای آب، زمین کشاورزی است. با این حال، ویژگی‌های سیاسی فلسطین از زمان عهد جدید به طرز چشمگیری تغییر کرده است و ما قصد نداریم به تغییراتی که رخ داده یا آنچه امروز وجود دارد بپردازیم. اساساً می‌توانیم به ویژگی‌های سیاسی از زمان عهد جدید نگاه کنیم. بنابراین، این برای وجود درک انجیل‌ها مفیدتر خواهد بود.

بنابراین، ما قصد داریم با تقسیمات سیاسی در خدمت مسیح در آن زمان شروع کنیم. اول از همه با یهودیه، شروع می‌کنیم، و این سرزمینی است که، خب در زمان‌های مختلف، از مدیترانه تا آنجا امتداد داشته است اما در این زمان کمی از ساحل عقب‌نشینی کرده و از بالای خط الراس مرکزی، اساساً منطقه تپه مرکزی در اطراف شمال و جنوب اورشلیم، بالا رفته و امتداد یافته است. آنجا قلمرو قدیمی قبیله یهودا بود.

در این زمان خاص، این منطقه گسترش یافته بود تا سامره در شمال را که هنوز با همین نام شناخته می‌شد، و ادومه در جنوب را که آن هم با همین نام شناخته می‌شد، اما به عنوان نوعی واحد اداری که اغلب یهودیه نامیده می‌شد، که بدیهی است اصلاح شده‌ی یهودا است، شامل شود. این منطقه بخشی از سرزمینی بود که در دوران سلطنت هیروود کبیر بر آن حکومت می‌کرد و من این موضوع را در یادداشت‌هایم از سال ۳۷ تا ۴ قبل از میلاد آورده‌ام. در مورد نقطه پایان آن بحث‌هایی وجود دارد، اما ما در اینجا کاری به آن نداریم.

و این نیز زمانی که آگوستوس وصیت‌نامه هیروود را تأیید و اصلاح کرد، توسط آرخلائوس، پسر هیروود، از مثلاً ۴ قبل از میلاد تا حدود ۸۶، اداره می‌شد و سپس از ۶ تا ۴۱ توسط مأموران رومی و سپس از ۴۱ تا توسط نوه هیروود، هیروود آگریا اول، اداره می‌شد و سپس از ۴۴ تا ۶۶ دوباره توسط مأموران رومی حمایت می‌شد. جمعیت این یهودیه عمدتاً یهودی بودند، اما سامره عمدتاً غیریهودیان، از جمله برخی سامری‌ها، اما بسیاری دیگر، و ادومی‌ها عمدتاً نوادگان ادومی‌ها بودند که با این حال، در دوره مکابیان به یهودیت گرویده بودند و نمی‌دانستند که تا چه حد در مورد آن جدی هستند. شمال یهودیه، جلیل بود، اما این منطقه غرب دریای جلیل بود.

این منطقه زمانی قلمرو برخی از قبایل شمالی اسرائیل بود، و پس از آنکه آشوریان پادشاهی شمالی و غیره را تصرف کردند، برای مدت طولانی خانه غیریهودیان بود، تا اینکه مکابیان مسلط شدند، ۱۶۰ یا ۶۳ نفر، و آن را با یهودیان دوباره پر کردند. کاملاً ممکن است که مریم و یوسف در نتیجه نقل مکان اجدادشان به آن منطقه، در ناصره ساکن شده باشند. ما واقعاً چیز زیادی در مورد این موضوع نمی‌دانیم.

پس از مرگ هیروود کبیر، زمانی که قلمرو او به وصیت او تقسیم شد، این منطقه توسط هیروود آنتیپاس اداره می‌شد و او در روایات انجیل، فکر می‌کنیم، از سال ۴ قبل از میلاد تا ۳۹ میلادی، حضور دارد و سپس از سال ۳۹ تا ۴۱، نه چندان طولانی، توسط حکام رومی اداره می‌شود و سپس توسط هیروود آگریا، از سال ۴۱ تا ۴۴، و سپس دوباره توسط حکام رومی اداره می‌شود. برخی جلیل را کانون انقلابیون می‌دانستند و مطمئناً تعدادی از آنها در آنجا بودند. هیروود با این موضوع مشکل داشت و رومی‌ها مطمئناً بعداً در قرن اول، که منجر به شورش یهودیان شد، با انقلابیون در آن منطقه مشکل داشتند.

نوار باریکی در شرق رود اردن، پریه نامیده می‌شد که احتمالاً از کلمه یونانی پاریا گرفته شده است و در زمان عهد جدید عمدتاً یهودیان در آن ساکن بودند. من فکر می‌کنم وضعیت آنجا تقریباً شبیه جلیل بود. از زمان اسارت بابلی‌ها تا زمان مکابیان، عمدتاً غیریهودی بود و سپس دوباره مسکونی شد. همان حاکمان جلیل را داشت، بنابراین وقتی هیروود کبیر کنترل امور را در دست داشت، این منطقه بخشی از قلمرو او بود و سپس وقتی قلمرو او تقسیم شد، به هیروود آنتیپاس رسید و وقتی آنتیپاس و هیروود آگریا در ابتدا بر آن حکومت نمی‌کردند، حاکمان رومی بر آن حکومت می‌کردند.

قلمرو دیگری هم وجود دارد که تا حدودی تحت حکومت هیرودیان بوده است، و امروزه معمولاً آن را حکومت چهارگانه فیلیپ یا اتریا می‌نامند. آنتراکونیتیس نام دیگری است که به آن داده شده است. این منطقه چند قومیتی در شمال شرقی دریای جلیل بود و عمدتاً ساکنان غیریهودی داشت. پس از مرگ هیروود کبیر، از آنجا که او بر آنجا حکومت می‌کرد، یکی دیگر از پسرانش، فیلیپ، از مثلاً ۴ قبل از میلاد تا ۳۴ میلادی بر آن حکومت کرد و سپس همانطور که قبلاً اشاره کردیم، توسط دادستان‌های رومی و هیروود آگریپا اداره می‌شد.

بنابراین، بخشی از خدمت عیسی در آن قلمرو نیز انجام می‌شود، احتمالاً از طریق غذا دادن به ۴۰۰۰ نفر و همچنین برخی معجزات. منطقه پنجمی که باید به آن اشاره کنیم، منطقه‌ای به نام دِکاپولیس است، که در یونانی لاتین به معنای ده شهر است، اما فقط ده شهر نبود. کل عملیات اداری آن مناطق، و احتمالاً بسیار رایج در خاور نزدیک باستان، یک قلمرو تحت سلطه شهر در اطراف آن بود. شهرهای دِکاپولیس معمولاً مجموعه‌ای از ده شهر هلنیستی بودند. تعداد شهرهای موجود در آنجا در واقع کم و زیاد می‌شد و آنها قلمروهای شهری هستند، و اکنون شواهدی داریم که قلمرو چندین مورد از این شهرها شامل بخشی از ساحل دریای جلیل بود، بنابراین احتمالاً آنها حقوق ماهیگیری مشترک داشتند و اسکله‌های خود و شاید ناوگان‌های ماهیگیری خود را در دریای جلیل داشتند.

دِکاپولیس عمدتاً ساکنان غیریهودی خواهد داشت، هرچند باز هم، به احتمال زیاد از آنجا که شهرهای، هلنیستی وجود داشته، تعدادی یهودی نیز در آنجا بوده‌اند. پس از آمدن رومی‌ها، پس از پایان دوره مکابیان، این منطقه از کنترل یهودیان مستقل شد، بنابراین هرگز تحت کنترل هیروود کبیر یا فرزندان او نبود. بنابراین یک مرور سریع از سرزمین‌ها، اگر دوست دارید، سرزمین‌های سیاسی، در حدود زمان عیسی

می‌توانیم به چند شهر فلسطین در قرن اول میلادی اشاره کنیم. البته اورشلیم، اورشلیم، درست بالای خط الراس در منطقه تپه‌ای قرار داشت، به طوری که اگر خیلی به سمت غرب نمی‌رفتید، می‌توانستید به پایین نگاه کنید و حدس می‌زنم، در دوردست جایی که مدیترانه قرار داشت، منظره‌ای داشت؛ خیلی واضح نمی‌بود و اگر به سمت شرق اورشلیم می‌رفتید، می‌توانستید به پایین نگاه کنید، و در واقع می‌توانستید دریای مرده را ببینید، و مطمئناً می‌توانستید بیابان را در شرق ببینید. این یهودیت بود، چیزی که ما ممکن است آن را به عنوان پایتخت مذهبی یهودا و فلسطین در نظر بگیریم.

هیروود قطعاً کاخش را آنجا می‌ساخت، اما نه تنها کاخش را. شاید او از بودن در آن منطقه در زمستان هیچ‌انزده نبود. ارتفاع به حدود ۹۰۰ متر می‌رسید، بنابراین او مقداری از وسایل کاخ زمستانی را در اریحا، که آب و هوای بسیار بهتری داشت، و حتی در ماسادا، که بعداً در مورد استحکامات هیروود صحبت خواهیم کرد، داشت.

رومی‌ها این شهر را پایتخت یهودیه خود نمی‌دانستند، در حالی که شرق را در کنترل داشتند. خود هیروود یک شهر بندری در شمال غربی اورشلیم در ساحل مدیترانه ساخته بود، و از آنجا که فلسطین هیچ بندر طبیعی نداشت، خب، شما چیزی شبیه به این دارید که کارامل از آن بیرون زده باشد، اما حتی این هم خیلی رضایت‌بخش نیست، هیروود پول زیادی برای ساخت یک بندر مصنوعی خرج کرده، سنگ‌های بزرگی را در آب قرار داده، از سیمان استفاده کرده است. سیمان، تا جایی که می‌دانیم، اختراعی رومی است.

احتمالاً آن را از کس دیگری گرفته بودند، و آنها حتی فهمیده بودند که چگونه سیمانی بسازند که زیر آب خشک شود، که انواع مختلفی از آن را داریم که این کار را نیز انجام می‌دهد. بنابراین، آنها اسکله‌های بزرگی ساخته بودند که آب آنها تخلیه می‌شد و منطقه‌ای از آب آرام ایجاد کرده بودند که می‌توانستید کشتی‌ها را به آنجا بیاورید، و سپس می‌توانستند از طوفان‌ها در آنجا عبور کنند و له نشوند و از این قبیل. بنابراین، آن زمان در زمان حکومت هیروود کبیر به بندری مهم تبدیل شد، و سپس پس از مرگ او، رومی‌ها این را به

عنوان پایتخت خود انتخاب کردند، بنابراین وقتی فرمانداران آنها، وقتی فرمانداران آنها، هر چه که بودند، بر یهودیه حکومت می‌کردند، اینجا را به عنوان پایتخت اداره می‌کردند.

این شهری بود که در آن هم یهودیان و هم غیریهودیان زندگی می‌کردند و در واقع، وقوع شورش یهودیان علیه روم از یک شورش سرچشمه گرفت؛ احتمالاً اصطلاح مناسبی برای توصیف رویارویی بین یهودیان و غیریهودیان قیصریه است. بنابراین، هیروودیس در آنجا کاخی داشت، دادستان‌های رومی نیز در آنجا کاخی داشتند و کتیبه‌ای با نام پونتئوس پیلاتس در آنجا یافت شد و احتمالاً بخشی از تئاتر قیصریه نیز بوده است. یک شهر نسبتاً مهم در دوران عهد عتیق، شهر سامره بود که به پایتخت پادشاهی شمالی تبدیل شد و این [شهر] فراز و نشیب‌های خودش را داشت، اما هیروود کبیر در دوران سلطنت خود آن را بازسازی کرد و نامش را سبستیا گذاشت که در اصل یونانی است و به همین دلیل قیصریه به نام قیصر نامگذاری شد که در نهایت به نام کل خانواده تبدیل شد، اما در زمانی که هیروود حضور داشت، فقط جولوس و آگوستوس به کار می‌رفتند و سبستین حتی به طور واضح‌تری به نام آگوستوس نامگذاری شد، نمی‌دانم چرا به جای آگوستوس لاتین، نام یونانی را برای آن انتخاب کردند، و آن شهر برای کهنه سربازان ارتش هیروود، برای کهنه سربازان ارتش هیروود و ساکنان آن که اکثراً غیر یهودی بودند، بازسازی شد.

شهر سومی در فلسطین، طبریه، به نام امپراتور دیگری نامگذاری شده است، بنابراین ژولیوس را داریم که به امپراتور شلیک کرد و کشته شد، آگوستوس که جانشین او شد، و سپس پسرخوانده‌اش، فکر می‌کنم برادرزاده‌اش یا چیزی شبیه به او، طبریه. این شهر توسط هیروود آنتیپاس ساخته شد، زمانی که او وارث قلمرو جلیل و پریا شد، و بنابراین او آن را در ساحل دریای جلیل ساخت و به افتخار طبریه آن را نامگذاری کرد. املائی آن برای امپراتور ایوس در انتها و برای شهر طبریه است.

در واقع، این مکان تقریباً نزدیک به جایی است که خدمت عیسی در آن انجام می‌شود، و با این حال، تا آنجا که من می‌دانم، هیچ اشاره صریحی به حضور او در آن شهر در هیچ زمانی وجود ندارد. علاوه بر آنتیپاس، به یاد دارید که یکی دیگر از وارثان، فیلیپ بود، و فیلیپ منطقه شمال شرقی دریای جلیل، دریای جلیل در شمال شرقی را به دست آورد، و بنابراین شهری ساخت و دوباره آن را قیصریه نامید، اما برای اینکه آن را با سایر قیصریه‌ها اشتباه نگیرد، برخی از مردم در دوران باستان آن را قیصریه فیلیپی، قیصریه فیلیپ می‌نامیدند، و این نام در دوران مدرن نیز باقی مانده است. بنابراین، برای تمایز بین دو قیصریه، اگر چیزی گفته نشده باشد، قیصریه قبلی که هیروود ساخت یا گاهی اوقات قیصریه دریایی، قیصریه کنار دریا نامیده می‌شود، و دیگری قیصریه فیلیپی است.

این شهر به عنوان پایتختی برای هیروودیس ساخته شد، برای همین در آن قلمرو و تقریباً نزدیک به سرچشمه‌های رود اردن. آنها شهرهای پایتختی را شماره‌گذاری کرده‌اند، گاهی بیش از ده و گاهی کمتر از ده من همین الان پنج مورد از آنها را برای دانشجویانم اینجا آوردم که گهگاه در عهد جدید یا در نوشته‌های یوسفوس دیده می‌شوند، اسکیتوپولیس، شهر سکاها، بنابراین چیزی در مورد تاریخ آن به چندین قرن قبل برمی‌گردد.

هیپوس، که به معنی اسب است، خوب، مطمئن نیستم دلیل دقیقش چیست. گادارا، یکی از نام‌های جایگزین که باید در بحث دیوهای گادارنی مطرح شود، خوب این یکی از متونی است که بعداً اینجا بررسی خواهیم کرد، بنابراین در مورد آن چیزی خواهیم گفت. و گراسا، یکی از نام‌های دیگری که برای آن آمده است.

و سپس فیلادلفیا، که احتمالاً به نام بطلمیوس فیلادلفیا نامگذاری شده است، بنابراین شهر عشق برادرانه همانطور که کسانی از شما که در شرق یا منطقه فیلادلفیا زندگی می‌کنند، آن را از پنسیلوانیا اینجا می‌شناسند. بنابراین اینها برخی از شهرهای دکاپولیس خواهند بود. شهرهای جلیلی، احتمالاً شهرهایی، کمی آن را به جلو خواهند راند.

اینها حداقل شهرهای مستحکمی نیستند. ناصره، جایی که عیسی از آنجا می‌آید، به صراحت در عهد عتیق نام برده نشده است، اگرچه این عبارات نتصر که در رابطه با پیشگویی مسیحایی ذکر کردیم، وجود دارد. قانا، مجدلیه، کفرناحوم، خورزین، بیت صیدا

مجدلیه، کفرناحوم، خورزین، بیت صیدا، همگی اساساً در ساحل دریای جلیل، و قانا و ناصره در امتداد تپه‌های جلیل. برخی از شهرهای یهودیه علاوه بر اورشلیم. اریحا قطعاً در دوران عهد عتیق مهم بوده و هنوز هم در دوران عهد جدید اهمیت دارد.

اریحای قدیم و جدید وجود داشت، و این احتمالاً بخشی از توضیح چگونگی شفای این مرد نابینای خاص توسط عیسی به اریحا است. بنابراین، آمدن به اریحا در لوقا و ترک اریحا در متی و مرقس. اریحای جدید مکانی شلوغ بود و افراد مرفه در آنجا زندگی می‌کردند، احتمالاً جایی بود که زکی، مأمور جمع‌آوری مالیات، در آنجا زندگی می‌کرد، و دیگری شهری سنتی‌تر بود و احتمالاً چیزی بود که متی حداقل شاید از نظر یک شهر یهودیه در نظر می‌گرفت.

بیت عنیا در آن سوی کوه زیتون از اورشلیم. بیت لحم در جنوب اورشلیم در واقع کمی جلوتر، تقریباً به سمت بیابان می‌رود. و سپس اماتوس، در مورد اینکه این دو به کجا می‌روند، کمی عدم قطعیت وجود دارد که چند مکان متفاوت است، اما توافق کلی در شمال غربی بیت لحم است.

بنابراین، شهرهای فلسطین در طول قرن اول میلادی. اورشلیم، پایتخت مذهبی یهودیان. قیصریه، پایتخت روم.

سباستی، سامره عهد عتیق که برای کهنه سربازان هیروودیس بازسازی شد. تیریوس، پایتخت جلیل. قیصریه. فیلیپی، پایتخت حکومت چهارنفره فیلیپ.

این دو پایتخت، شهرهای جلیلی و شهرهای یهودیه هستند. چند کلمه‌ای هم در مورد برخی از جاده‌های اصلی: تا جایی که من می‌دانم، ما نامی برای این جاده‌ها که از عهد جدید آمده باشد، بنابراین نام‌هایی که من در اینجا برای سه جاده‌ای که قرار است در مورد آنها بحث کنیم، استفاده خواهم کرد، نام‌های سنتی هستند که در مطالعات کتاب مقدس استفاده می‌شوند و برخی از آنها قطعاً از دوره‌های اولیه تاریخ منطقه آمده‌اند.

نام اولین مورد از این‌ها در واقع از بخشی از کتاب اشعیا گرفته شده است. فکر می‌کنم از طریق ماریس، به معنی راه دریا باشد، که اصطلاح توصیفی خوبی است. این یک بزرگراه ساحلی بود که نه کاملاً در ساحل بلکه به موازات ساحل و چند مایل به داخل خشکی از مصر و سپس درست در جنوب رشته کوه کرمل، به دو نیم تقسیم می‌شد و یک قطعه به سمت غرب می‌رفت و در ساحل می‌ماند و سپس به سمت صور، صیدا و غیره و در نهایت به سمت انطاکیه می‌رفت، و قطعه دیگر در آن نقطه به سمت شرق می‌پیچید، فکر می‌کنم از گذرگاه مجدو عبور می‌کرد و به دریای جلیل می‌رسید، از تیریوس عبور می‌کرد و سپس به سمت دمشق می‌رفت. بنابراین، این یک جاده ساحلی بزرگ شمال به جنوب بود و مطمئناً بخش زیادی از ترافیک تجاری را که مثلاً از طریق دریا نمی‌رفت، انجام می‌داد.

مطمئناً، بسیاری از ترافیک تجاری از ساحل عبور می‌کردند و به بندری یا جایی می‌رسیدند و سپس شاید از آنجا به کشتی دیگری منتقل می‌شدند. جاده دومی که می‌خواهم کمی در موردش صحبت کنم، تقریباً مشابه این است، اما از دره ریف و بالای فلات ماوراء اردن می‌گذرد و نامش بزرگراه پادشاه بود و معلوم نیست به کدام پادشاه برمی‌گشت، اما از فلات ماوراء اردن عبور می‌کرد و از خلیج عقبه در بالای دریای سرخ، حدس

می‌زنم ما آن را دریای سرخ می‌نامیم، می‌گذشت و بنابراین کالاهایی که از جنوب حمل می‌شدند به بندر آنجا می‌آمدند و سپس از طریق خشکی از بزرگراه پادشاه بالا می‌رفتند و از کنار برخی از شهرهای دکاپولیس عبور می‌کردند و سپس به دمشق نیز زاویه می‌گرفتند و هر دوی آنها، ویا موریس و بزرگراه پادشاه از دمشق، به جاده‌هایی متصل می‌شدند که به دره بین‌النهرین می‌رفتند. بنابراین، شهرهای آنجا، پالمیرا و غیره، سپس به سمت غرب، به سمت شرق، ببخشید

جاده سوم، که احتمالاً بیشتر توسط یهودیان در ارتباط با سفر ما از جلیل به اورشلیم مورد استفاده قرار می‌گرفت، جاده‌ای است که در امتداد خط الراس تپه‌ها باقی مانده بود و به همین دلیل نامی که ما استفاده می‌کنیم، مسیر خط الراس، را دارد. این جاده برای ترافیک بین‌المللی اهمیت کمتری داشت زیرا سفر در امتداد آن به راحتی انجام نمی‌شد. می‌توان گفت که این جاده بالا و پایین می‌رفت و شاید به خوبی آسفالت نشده بود، اما همانطور که گفتم، برای زائرانی که از اورشلیم به جلیل می‌رفتند، با یک عیب جدی، بسیار مهم بود و آن این بود که از سامره عبور می‌کرد

، بنابراین، افرادی که از اورشلیم به خانه خود به جلیل برمی‌گشتند یا برعکس، برای اعیاد پایین می‌آمدند ممکن بود از آن استفاده کنند، اما اگر از سامری‌ها می‌ترسیدند یا خیلی عجله نداشتند، می‌توانستند به جای آن پایین بروند و به دره ریفت بروند و از جاده‌ای در آنجا استفاده کنند و دوباره به بالا برگردند، و بنابراین می‌بینیم که هر دو نوع مسیر در ارتباط با افرادی که به اورشلیم می‌رفتند و از آن برمی‌گشتند، استفاده می‌شد. بنابراین، یک گشت سریع در سه جاده اصلی. بدیهی است که جاده‌های بسیار بیشتری وجود داشت

بدیهی است که جاده‌هایی وجود داشتند که از جاده موریس به اورشلیم و از اورشلیم به پایین و از طریق اردن و از آنجا به بزرگراه پادشاه متصل می‌شدند، و چیزی شبیه به آن در چند مکان دیگر در طول مسیر وجود داشت. در نهایت، در بحث ما در مورد جغرافیای فلسطین، استحکامات هیروودی قرار دارد. یکی از دلایلی که هیروود، هیروود کبیر نامیده می‌شود، نه به خاطر شخصیت بزرگ او، بلکه به دلیل فعالیت‌های ساختمانی بزرگ او است و سازه‌های اصلی اطراف معبد اورشلیم متعلق به اوست، سازه‌های اصلی در سباستین در قیصریه متعلق به اوست، سازه اصلی در هبرون متعلق به اوست، خب، مقبره ابراهیم، اسحاق، یعقوب و غیره در معبد پاتریارکی متعلق به اوست.

همه متعلق به هیروود هستند، و او همچنین تعدادی استحکامات ساخت. او به خوبی می‌دانست که اولاً، در بین یهودیان محبوبیت زیادی ندارد، اما ثانیاً، امپراتوری روم در فاصله نه چندان دوری از شرق او به پایان می‌رسید و ملتی بسیار قوی به نام پارتیان در شرق آنجا وجود داشت، و درست در آغاز دوران کاری‌اش، خب نه کاملاً در آغاز، درست قبل از اینکه پادشاه یهودیان شود، پارتیان به او حمله کرده و برادر بزرگترش را کشته بودند، خب، او را اسیر و زندانی کرده بودند، فکر می‌کنم افسسیان برادر بزرگترش بود، الان یادم نمی‌آید، اما افسسیان خودکشی کرد تا از شکنجه شدن یا چیزی شبیه به آن اجتناب کند. هیروود فرار کرده بود، بنابراین هیروود همیشه این را در ذهن دارد، و سپس کمی بعد در دوران کاری‌اش، پس از اینکه پادشاه یهودیان شد اما هنوز احساس امنیت زیادی نمی‌کرد، هنوز کثوپاترا و آنتونی بودند که باید نگران‌شان بود، و حتی پس از تمام شدن همه اینها، هنوز شورش‌های احتمالی وجود داشت که باید نگران‌شان بود، بنابراین او تعدادی استحکامات برای خودش ساخت.

ماکائوس، در شرق دریای مرده، استحکاماتی ساخت و این مکانی است که به گفته یوسفوس، یحیی تعمید دهنده در آنجا کشته شد. یحیی تعمید دهنده احتمالاً در آنجا سر بریده شد. عهد جدید به ما نمی‌گوید که این اتفاق کجا رخ داده است، اما آن در قلمرو هیروود آنتیپاس بود، همان هیروودی که یحیی را به قتل رساند به یاد دارید که هیروود کبیر در آن زمان رفته بود، او نوزادان کوچک را در تلاش برای گرفتن عیسی به قتل رسانده بود، اما هیروود آنتیپاس یحیی تعمید دهنده را به قتل رسانده بود.

سپس در سمت غربی دریای مرده، ماسادا و ماسادا وجود داشتند، حدس می‌زنم هم ماخاروس و هم ماسادا نه تنها استحکامات بودند، بلکه کاخ‌هایی برای هیروود بودند، بنابراین او جایی را می‌خواست که بتواند به آنجا عقب‌نشینی کند و مجبور نباشد حداقل از تمام امتیازات سلطنتی خود دست بکشد، در حالی که در برابر هر شورش یا هر اتفاقی تسلیم می‌شد. در غرب دریای مرده، که به طور گسترده کاوش شده است و دو کاخ روی آن قرار دارد، یکی در بالا، چیزی است که ما به آن مزا می‌گوییم، فکر می‌کنم در انگلیسی آمریکایی جنوب غربی، بنابراین یک فلات با دیواره‌های نسبتاً شیب‌دار، دریای مرده در یک طرف و وادی‌های مختلفی که در سمت غرب به دریای مرده منتهی می‌شدند، بنابراین او یک کاخ غربی در بالا ساخت، و سپس در انتهای شمالی، به نوعی از شیب پایین رفت تا سایه داشته باشد، کاخ شمالی او و برخی چیزهای نسبتاً پیچیده که هنوز در کاوش‌های اخیر در آنجا باقی مانده‌اند، وجود داشت. بنابراین این کاخ او بود، و پس از مرگ او، در طول شورش یهودیان به دست متعصبان افتاد، و در واقع، اینجا مکانی بود که آنها آخرین مقاومت خود را در برابر رومیان انجام دادند.

رومی‌ها اورشلیم را در سال ۷۰ میلادی فتح کرده بودند، اما تا سال ۷۳ میلادی احساس نکردند که آماده‌اند تا بروند و ماسادا را محاصره کنند و به اصطلاح آنها را با دود خفه کنند، و در واقع، متعصبان ماسادا خودکشی کردند تا اینکه تسلیم شوند. سومین استحکامات هیروود، هیروودیوم نام دارد، بنابراین هیروود با فروتنی آن را به نام خود نامگذاری کرد. او در اینجا تپه‌ای در جنوب شرقی بیت‌لحم را گرفت و بالای آن را ساخت، بنابراین در واقع امروز کمی شبیه آتشفشان است و کاخی در آنجا بنا کرد.

آنجا کاخ خلوتگاه او بود، و سپس در پایین تپه، کاخی داشت که می‌توانست از آن برای موقعیت‌های کم‌خطرتر استفاده کند. سال‌های سال، خب، از زمان یوسفوس، مشخص شده بود که مقبره هیروود آنجا بوده است، و من معتقدم شواهد این موضوع اخیراً کشف شده است، هرچند نشنیده‌ام که چطور این موضوع ثابت شده است. بنابراین، هیچ جسدی از هیروود یا چیزی شبیه به آن در آنجا پیدا نشده است، اما اخیراً سازه‌هایی پیدا شده‌اند که به نظر می‌رسد مقبره هیروود باشند.

خب، این گشت و گذار ما در جغرافیای اسرائیل، یا اگر دوست دارید فلسطین بود. می‌خواهیم چند کلمه‌ای در مورد جغرافیای اورشلیم بگوییم، بنابراین جزئیات بیشتری را در اینجا ارائه می‌دهیم. در اینجا دوباره مطالب خود را به مواردی تقسیم می‌کنیم که می‌توانیم آنها را ویژگی‌های طبیعی بنامیم، دره‌های اطراف اورشلیم و تپه‌های اطراف اورشلیم، و سپس به دیوارهای شهر نگاه می‌کنیم، که به هر حال هنوز هم می‌توانیم آثار نسبتاً خوبی از برخی از آنها پیدا کنیم، و سپس بخش‌های مختلف شهر، و سپس تعدادی از ساختمان‌ها و سازه‌های اصلی خاص و چیزهایی که در زمان عیسی در آنجا بودند.

بنابراین، اورشلیم اساساً در دامنه تپه قرار دارد اما توسط دره‌هایی احاطه شده است. استحکام بخشیدن به اورشلیم از سه جهت بسیار آسان بود و از سمت شمال چندان آسان نبود. ما دره‌ای داریم که در ضلع غربی اورشلیم و سپس در پایین آن امتداد دارد که دره هینوم نامیده می‌شود، و این دره‌ای بسیار عمیق است و در مقطعی به مکانی تبدیل شد که زباله‌ها در آن سوزانده می‌شدند، و بنابراین گ-هینوم عبری، دره هینوم، در اندیشه یهودیان به تصویری از جهنم تبدیل شد.

بنابراین، گه-هیئوم، اصطلاحی که بارها و بارها در عهد جدید خواهید دید، مگر اینکه ترجمه شما به نحوی آن را ترجمه کند، همین اصطلاح خاص است. در شرق اورشلیم، دره نسبتاً عمیق دیگری به نام دره قدرون وجود داشت که بین معبد و کوه زیتون قرار داشت. بنابراین، هنگامی که عیسی پیروزمندانه وارد اورشلیم شد، از کوه زیتون پایین آمد و سپس به بالا برگشت تا احتمالاً وارد دروازه شرقی مجموعه معبد شود.

و بنابراین دره کیدرون محل جتسیمانی خواهد بود، اگرچه چند پیشنهاد مختلف برای محل دقیق باغ جتسیمانی وجود دارد. یک دره سوم هم وجود دارد که امروزه به آن اندازه قابل توجه نیست. عکس‌های

هوایی که نزدیک غروب آفتاب گرفته شده‌اند، نشانه‌هایی از آن را نشان می‌دهند، اما این دره‌ای در یوسفوس بود که تیروپوئون، دره پنیرسازان، نامیده می‌شود.

من دقیقاً مطمئن نیستم که نسخه عبری آن چه بوده است، و نمی‌دانم که آیا سندی داریم که این را به ما بگوید یا نه. این دره بین کوه معبد در ضلع شرقی شهر و قلمرو جنوب آن جایی که داوود در ابتدا اورشلیم را فتح کرده بود و غیره، و قسمت غربی اورشلیم که شهر بالایی در آن قرار داشت و غیره، قرار داشت. این دره اکنون تقریباً تا حد زیادی پر شده است، اما آثار کمی از آن وجود دارد.

بنابراین، اینها دره‌های اطراف اورشلیم هستند. اورشلیم نیز توسط تپه‌ها احاطه شده بود. در یک منطقه تپه‌ای قرار دارد، و این یک منطقه تپه‌ای با دره‌های فراوان و از این قبیل است.

بنابراین، چند تپه مهم اطراف اورشلیم. همانطور که به یاد دارید، داوود شهر را از یبوسی‌ها فتح کرد، و شهر، یبوسی‌ها در واقع شهری نسبتاً کوچک بر روی تپه‌ای بود که در جنوب جایی که اکنون معبد قرار دارد قرار دارد و آن شهر یبوسی‌ها نامیده می‌شد و همچنین اوئل نامیده می‌شد، و باز هم من دقیقاً نمی‌دانم این نام از چه تاریخی آمده است. بنابراین، منطقه‌ای که در جنوب معبد قرار دارد، اما هنوز هم بر روی این تپه بین دره کیدرون در شرق و دره تیروپوئون در غرب است، اوئل نام دارد.

تپه‌ای که معبد بر روی آن ساخته شد، موریاء، محل معبد و ظاهراً محل تقریباً قربانی کردن اسحاق توسط ابراهیم است. در این مورد قطعیت زیادی وجود ندارد، اما اشاراتی در این زمینه از مطالب کتاب مقدس وجود دارد. اصطلاح صهیون نیز در ارتباط با اورشلیم به کار می‌رود و احتمالاً در اصل یا اوئل یا موریاء بوده و به نوعی یک اصطلاح عمومی برای کل شهر شده است، اما سپس در قرون وسطی، این اصطلاح به تپه غربی، اگر دوست دارید به شهر بالایی، اطلاق شد.

بنابراین، اگر الان در مورد رفتن به کوه صهیون صحبت کنید، اگر به یک راننده تاکسی بگویید که می‌خواهید به کوه صهیون بروید، او شما را به جای اوئل یا محل معبد، اگر دوست داشته باشید، آنجا قرار می‌دهد. تپه سوم، کوه زیتون است، خارج از شهر، شاید در خط الراس حدود نیم مایلی شرق شهر. در لبه بیابان بود بنابراین در بالای کوه زیتون می‌توانید به بیرون نگاه کنید و بیابان را در غرب خود، در شرق خود و منطقه بسیار سرسبزتر در غرب خود ببینید.

این شهر در مسیر اریحا به اورشلیم قرار داشت، بنابراین جاده از روی کوه زیتون، محل عروج عیسی، عبور می‌کرد. تپه شهر بالایی در غرب اوئل، در امتداد دره چیزمیکرز و بالاتر از اوئل یا موریاء قرار دارد، بنابراین اگر روی کوه زیتون بایستید و از آن سوی شهر به سمت غرب عکس بگیرید، می‌توانید این منطقه را در ارتفاع بالاتری ببینید. همانطور که گفتم، در قرون وسطی به آن صهیون می‌گفتند، اما احتمالاً اشتباهاً به این نام شناخته شده است.

بنابراین این تپه‌ها و دره‌های اطراف اورشلیم است. نکته بعدی که می‌توانیم در اینجا به آن اشاره کنیم، دیوارهای شهر در زمان عهد جدید است. برخی از این دیوارها هنوز پابرجا هستند یا دیوارهایی بر اساس همان خطوط و پایه‌های کلی ساخته شده‌اند، و دیوارها تقریباً از این دره‌ها پیروی می‌کنند تا وقتی شخصی به شهری حمله می‌کند، مجبور شود از دره پایین بیاید و سپس به سمت دیوار بالا برود و ورود به آن مکان، نسبتاً دشوار است. بنابراین، دیوار جنوبی عموماً در اطراف جایی که کیدرون و دره هینوم به هم می‌رسند قرار دارد و بنابراین به نوعی دره تیروپوئون را در شهر محصور می‌کند.

خب، این دیوار جنوبی در این مسیر است که دره هینوم از اینجا می‌گذرد و رود قدرون از اینجا پایین می‌آید. دیوار شرقی، خب، دره قدرون را اینجا در سمت شرقی شهر قرار می‌دهیم، دره قدرون شهر اینجا است، و

دیوار شرقی در دامنه‌های دره قدرون و در امتداد ضلع شرقی معبد قرار دارد. دیوار غربی در دره هینوم، اما در سمت شرقی آن، یعنی در سمت شهر دره هینوم است، و فکر می‌کنم قدمت آن دیوارها احتمالاً به زمانی برمی‌گردد که شهر بزرگتر وجود داشته است، بنابراین احتمالاً از کمی پس از زمان سلیمان یا چیزی شبیه به آن، اگرچه بدون شک چندین بار بازسازی شده‌اند.

با این حال، ضلع شمالی شهر واقعاً هیچ دره‌ای که از آن محافظت کند، نداشت و بنابراین در طول تاریخ، با گسترش شهر، چندین دیوار ساخته‌اند که به بیرون امتداد یافته‌اند. اولین دیوار شمالی اساساً از معبد کمی به سمت شمال امتداد داشت، سپس به عقب چرخید و به دره هینوم رسید، که در واقع در نزدیکی چیزی است که ما آن را دروازه یایا می‌نامیم، حدس می‌زنم. ظاهراً دیوار شمالی دوم پس از، ببخشید، من این را درست به نقشه نگاه نکردم، ساخته شده است. اولین دیوار شمالی اساساً از دروازه یایا به سمت شرق و درست از روی معبد امتداد داشت.

دیوار شمالی دوم از آنجا امتداد داشت و سپس به سمت شمال می‌رفت و سپس برمی‌گشت و به معبد می‌رسید، بنابراین منطقه‌ی کمی بزرگتری را در ضلع شمالی شهر احاطه می‌کرد. سپس، دیوار شمالی سوم در زمان عیسی آنجا نبود، بنابراین منطقه‌ای که آن را احاطه کرده بود، حومه شهر بود. فکر می‌کنم شما از این اصطلاح در آنجا استفاده می‌کردید، اگرچه همان حال و هوای گذشته و امروز را ندارد. این دیوار پس از رسالت عیسی، توسط هیروود آگریپا آغاز شد، و سپس وقتی امپراتور روم گفت آن را تمام کنید، او متوقف شد و در طول شورش در آن زمان در سال‌های ۶۶ تا ۷۰ میلادی به پایان رسید.

این دیوار از سمت شرقی معبد به سمت شمال و از دره قدرون به سمت بالا امتداد داشت و سپس دور می‌زد و به دروازه یایا می‌رسید، بنابراین سه دیوار شمالی وجود داشت. این مجموعه دیوارها شهر را به بخش‌هایی تقسیم می‌کردند. در اینجا، در جنوب معبد، شهر قدیمی داوود، سرزمینی که او فتح کرد، شهر قدیمی یبوسی‌ها، قرار دارد و اساساً روی تپه اوغل واقع شده است.

سپس کوه معبد در شمال آن قرار دارد که توسط سلیمان ساخته شده و بر روی کوه موریاست. سپس شهر پایینی وجود دارد و نقشه بر سر محل قرارگیری آن اختلاف نظر وجود دارد، اما من با آنچه که به نظر می‌رسد اکثر آنها باشد، موافق هستم و آن دره تیروپئون است، در غرب اوغل و قبل از اینکه به قسمت غربی بالای شهر برسید، شهر بالایی، شهر پایینی. شهر بالایی که امتداد دارد، دره تیروپئون است که در غرب آن قرار دارد و سپس دره هینوم در اینجا قرار دارد، بنابراین در آن منطقه خاص، شهر بالایی قرار دارد.

بخش دیگر هم در شهر وجود دارد. منطقه‌ای به نام محله دوم وجود دارد که بین دیوارهای اول و دوم شهر قرار دارد و در نهایت چیزی که شهر جدید یا بزتا نامیده می‌شد و بین دیوار سوم دوم قرار دارد، بنابراین هر دوی این‌ها امتدادهایی به سمت شمال شهر بوده‌اند. برخی از ساختمان‌ها و سازه‌های اصلی از دوره عهد جدید.

اول از همه، مجموعه معبد را داریم، معبدی که عموماً آن را به عنوان ساختمان در نظر می‌گیریم، اما یک سکوی بزرگ نیز وجود داشت که روی آن ساخته شده بود، زمانی که هیروود کبیر حداقل حدود ۲۰ سال قبل از میلاد به فکر بازسازی معبد افتاد، او متوجه شد که چون زمین مانند اطراف آن تپه موریای ریزش کرده است، لازم است چیزی را که می‌خواست گسترش دهد، بسازد، بنابراین او چیزی را که شاید در ابتدا یک مربع ۵۰۰ ذری بود، احتمالاً از معبد سلیمان باقی مانده بود، اما حداقل در معبد دوم قرار داشت، برداشت و آن را تا فاصله قابل توجهی به سمت جنوب گسترش داد، و سپس به نوعی مستطیل طولانی‌تر رسیدیم، و در لبه بیرونی این سکو، اگر دوست دارید، یا اگر دوست دارید یک تراس، در واقع یک شیب نسبتاً طولانی به ته دره تیروپئون در یک طرف دارید و معبد دقیقاً در وسط، اما تقریباً در وسط قرار داشت، و یک راه ایوان باز با سقفی روی آن در سه طرف، دو طرف وجود داشت. سمت جنوبی رواق سلطنتی نامیده می‌شد، و

سمت شرقی رواق سلیمان بود. رواق سلیمان، به گمان من، نشان می‌دهد که سلیمان احتمالاً چیزی در معبد اصلی داشته است، هرچند مصالحی که اکنون در دست داریم مربوط به دوران پس از آن است، و رواق سلطنتی، احتمالاً توسط هیروود ساخته شده است، اما نام آن نشان می‌دهد که پیروان نمی‌خواستند هیروود یا چیزی شبیه به آن را تبلیغ کنند.

در هر صورت، این ساختمان معبد است. بنابراین، یک سکو با حیاطها، حیاط بیرونی غیرپهودیان، و سپس حیاط اصلی، حیاط زنان است، و سپس در داخل آن، و از یک راه پله بالا می‌روید، یک حیاط بسیار باریک برای مردان وجود دارد که می‌توانستند در آن بایستند و دست خود را روی حیواناتی که قربانی می‌شدند بگذارند، و سپس حیاط بزرگتر کاهنان، و سپس در پشت آن، خود مجموعه معبد. این سکو احتمالاً حدود فوت شرق به غرب، یعنی حدود ۵۰۰ ذراع، و تقریباً دو برابر آن شمال به جنوب بود، بنابراین ۷۵۰ هیروودیس اندازه سکوی معبد را به طور قابل توجهی از آنچه که ما به عنوان اندازه سنتی که در ادبیات رومی‌ها نشان داده می‌شود، به دست می‌آوریم، افزایش داده بود.

درست در شمال و غرب معبد، و در واقع مجاور آن، قلعه آنتونیا قرار دارد که حداقل توسط هیروود بازسازی شده است، و در زمان عهد جدید، به عنوان مکانی مورد استفاده قرار می‌گرفت که پادگان رومی بر امور نظارت داشت، زیرا جشنواره‌های معبد گاهی اوقات به دلیل نارضایتی، شاید برخی از عبادت‌کنندگان از رومی‌ها یا چیزی شبیه به آن، به شورش‌هایی از این نوع تبدیل می‌شدند. رومی‌ها می‌خواستند آنجا باشند تا بتوانند هر کاری انجام دهند. به طور سنتی، قلعه آنتونیا محل محاکمه عیسی-رومی است، اگرچه اکنون تعدادی از مردم فکر می‌کنند که شاید این محاکمه در کاخ هیروود تمام شده باشد، که در اینجا در مورد آن صحبت خواهیم کرد.

دروازه غربی شهر اورشلیم، جایی که جاده‌ای به یافا منتهی می‌شد، دروازه یافا نامیده می‌شد و سه برج بزرگ برای اهداف دفاعی در آن دروازه ساخته شد. یکی به نام برادر هیروود، فاسائل، که در جریان حمله اشکانیان، کشته شده بود، نامگذاری شد. یکی به نام همسر مورد علاقه هیروود، مریمنه، نامگذاری شد که با وجود این، هیروود او را به قتل رساند، و دیگری به نام یکی از دوستانش، هیپارخوس، نامگذاری شد.

خب، برج‌های دروازه یافا. یکی از آن برج‌ها، قسمت‌های پایینی‌اش هنوز باقی مانده است، و وقتی در اورشلیم هستید می‌توانید از آن بازدید کنید و آن را ببینید. درست در جنوب برج‌های دروازه یافا، کاخ هیروود قرار دارد که توسط هیروود کبیر ساخته شده است، بنابراین بدیهی است که هیروود از صحنه خارج شده است.

احتمالاً این مکان توسط فرماندار رومی زمانی که در شهر بوده استفاده شده است، نه توسط هیروودیس آنتیپاس، که به هر حال، به عبارت بهتر، جایگاه سیاسی فرماندار رومی را نداشت، و این مکان جایگزین برای محاکمه رومی‌ها بوده است. بنابراین، اگر پیلاتس اینجا بوده، پس آنجا بوده است، زیرا به ما گفته شده که پیلاتس بیرون آمده و دوباره به داخل برگشته است و غیره، یا اگر مثلاً به دلیل دیگری در جشنواره از آن استفاده می‌شده، پیلاتس ممکن است در قلعه آنتونیو احساس امنیت بیشتری نسبت به آنتونیو داشته باشد. هر چه باشد، این دو مورد، گزینه‌های احتمالی برای این موضوع هستند.

یک ساختمان سزهدرین وجود داشت و ما فکر می‌کنیم که نزدیک معبد و جایی روی سکو بود، اما اکنون نمی‌دانیم کجا بود. ادبیات خاخام‌ها آن را تالار سنگ‌های تراشیده می‌نامد و این احتمالاً محل محکومیت عیسی در صبح جمعه قبل از اینکه او را ببرند تا سعی کنند پیلاتس حکم آنها را تأیید کند، است. مدل اورشلیم در هتل سرزمین مقدس همچنان تلاش می‌کند یک استادیوم مسابقه ارابه به نام هیپودروم، به یونانی، میله اسب، قرار دهد، و اگر تا به حال فیلم بن هور را دیده باشید، آنها یک هیپودروم بسیار اصیل با مسیرهای مستقیم طولانی با پیچ‌های تند در دو انتها دارند، بنابراین به جای اینکه یک بیضی بزرگ و زیبا باشند، همانطور که مثلاً مکان‌های مسابقه اسب دوانی در فرهنگ غربی هستند، یک مسیر مستقیم طولانی

و سپس یک پیچ تند و یک مسیر مستقیم طولانی و غیره هستند، و من شما را برای آن چیز خاص به بن هور ارجاع می‌دهم.

مکان آن نامشخص است، اما برخی آن را در دره تیروپئون می‌دانند. این مدل خاص آن را در آنجا قرار می‌دهد. یوسفوس همچنین به ما می‌گوید که در اورشلیم یک تئاتر وجود داشته است، بنابراین هر دوی این ویژگی‌ها بسیار هلینیستی‌تر بوده‌اند.

آنها مطمئناً از آن نوع چیزهای سنتی یهودی نبودند و مکان آن نامشخص است. اکثر ما، وقتی به تئاتر فکر می‌کنیم، یا به یک سینما فکر می‌کنیم یا شاید چیزی شبیه تئاتر گلوب شکسپیر یا چیزی شبیه به آن تئاترهای یونانی و رومی، به ویژه تئاترهای یونانی، نوعی نیم دایره بودند که اغلب در کنار تپه و با سنگ بریده می‌شدند، حدس می‌زنم، اگرچه ممکن است از بتن نیز استفاده کرده باشند، می‌توان گفت که جایگاه تماشاگران در اطراف، بالاتر و بالاتر می‌رفتند و راهروهای مختلفی در امتداد آنها قرار داشتند، بنابراین مدل واقعی حتی تا قرن بیستم برای تئاترها و انواع مختلف استادیوم‌ها نیز استفاده شده است.

احتمالاً از آن برای اجرای نمایش‌هایی از این نوع یا آن نوع استفاده می‌شده است. برخی از نویسندگان یهودی شما به ما گفته‌اند که برخی از یهودیان هلینیستی، در واقع، نمایش‌هایی درباره حزقیال و این قبیل چیزها ساخته بودند، به طوری که برخی از آنچه که ما ممکن است به عنوان نمایش‌های مذهبی در نظر بگیریم وجود داشت، نه فقط نمایش‌های بت‌پرستانه یونانی و نمایش‌های بسیار شهوت‌انگیز رومی. برخی دیگر از مکان‌ها مربوط به خدمت عیسی هستند، استخر بتسدا.

در انجیل یوحنا ۵ به یاد دارید که عیسی در کنار حوض بتسدا، شخصی لنگ را پیدا می‌کند و روایت حداقل این است که او منتظر حرکت آب و غیره بوده است و من فکر نمی‌کنم بهترین متن یوحنا ۵ این روایت را تأیید کند، اما به نظر می‌رسد که حداقل کسی، شاید یک یادداشت حاشیه‌ای یا چیزی شبیه به آن، یادداشتی در این مورد نوشته باشد و مطمئناً روایت یوحنا ۵ نشان می‌دهد که آن مرد لنگ چنین چیزی را در ذهن داشته است و به ما در مورد این حوض گفته شده است که پنج رواق داشته است، رواق اصطلاحی است، که برای این ایوان‌های سرپوشیده استفاده می‌شود، معمولاً با ستون‌هایی در دو طرف برای نگه داشتن سقف و ناگهان، درست در شمال معبد و شمال شرقی قلعه آنتونیا، آنها حوضی را پیدا کرده‌اند که در این نقطه در طول قرن‌ها با آوار کاملاً عمیق دفن شده بود، اما اکنون حفر شده است، حوضی که چهار ایوان در اطراف و یکی در وسط داشت و آن را به دو حوض تقسیم می‌کرد، و بنابراین باور عمومی این است که این حوض بتسدا است، جایی که این مکان خاص که عیسی مرد لنگ را شفا داد، در آن اتفاق افتاد. یک حوض دیگر در خدمت عیسی وجود دارد، و آن حوض سیلوئم است، جایی که عیسی آن مرد نابینا را فرستاد. یادتان هست، او گل درست کرد و آن را روی چشمان مرد نابینا گذاشت، و حوض سیلوئم مدت‌هاست که شناخته شده است، یا جایی که هست، در جنوب معبد است، تقریباً در جنوب، کمی در غرب معبد در دره تیروپئون، درست پایین جایی که، نزدیک انتهای جنوبی شهر جایی که تیروپئون و هینوم به هم می‌رسند، و آن نیز حفاری شده و در یوحنا ۹ برای ما روایت شده است. برخی مکان‌های دیگر اتاق بالا هستند، جایی که شام آخر برگزار شد. خب، یک مکان سنتی برای اتاق بالا وجود دارد، و آن طبقه دوم است، اما مشکل از توصیفات یوسفوس است، به نظر نمی‌رسد که پس از پایان کار رومیان با اورشلیم در ۷۰ میلادی، هیچ طبقه دومی باقی مانده باشد، بنابراین ممکن است نزدیک به محل باشد، گفتنش سخت است، اما این طبقه سنتی است.

اگر به عنوان توریست در اورشلیم باشید، شما را به آنجا می‌برند. معماری آنجا چیزی است که من آن را گوتیک غیرمعماری یا چیزی شبیه به آن می‌نامم، بنابراین واضح است که مربوط به دوره جنگ‌های صلیبی است. خانه قیافا، مکانی که عیسی را برای نوعی جلسه مقدماتی دادرسی بردند، احتمالاً با بخشی یا شاید حتی یک سنهدرین در آنجا.

این مکان به طور سنتی در شهر بالایی قرار دارد و مکانی برای آن نشان داده شده است، حتی غار کوچکی که ادعا می‌شود عیسی مسیح یک شب در آن زندانی بوده است. نمی‌دانم در مورد آن چه بگویم. چند قرن بعد این مکان زیارتگاه نوعی از مسیحیان بود، اما اینکه آیا آنها مکان صحیح را انتخاب کرده‌اند یا خیر، تا حدودی دشوار است.

ما می‌دانیم که جتسیمانی یک باغ زیتون در دره کیدرون در دامنه کوه زیتون است. چندین مکان وجود دارد که گروه‌های مذهبی مختلف ادعای مالکیت آنها را دارند. در آخر، به کالواری یا جلجتا می‌رسیم.

من از سه مکان مطلع هستم که اکنون ادعا شده است، نسبت به دو مکانی که در ابتدا این دوره را تدریس می‌کردم. مکان سنتی، کلیسای مقبره مقدس است و ممکن است کاملاً اصیل باشد، اما مطمئناً دیگر خیلی اصیل به نظر نمی‌رسد. احتمالاً حداقل ۱۵۰۰ سال است که کلیسای روی آن ساخته شده است و شناخته‌شده‌ترین مکان است و از زمان کنستانتین به رسمیت شناخته شده است، و آنها مکانی را به شما نشان می‌دهند که در آن گلگتا و مکانی که مقبره و از این قبیل چیزها بوده است، و حداقل برای مسیحیان غربی بسیار پر زرق و برق و از این قبیل به نظر می‌رسد، به نوعی شما را منصرف می‌کند.

کالواری گوردون وجود دارد، مکانی که حدس می‌زنم ژنرال چارلز گوردون پیشنهاد داده است، که احتمالاً بیشتر شبیه کالواری در زمان عیسی است، اما شواهد علیه تاریخی بودن آن نسبتاً قوی است. مقبره‌ای که در آنجا وجود دارد، مقبره جدیدی نیست، همانطور که انجیل‌ها به ما می‌گویند مقبره یوسف هارون تئا بوده است، اما به نظر می‌رسد این مقبره به دوره عصر آهن برمی‌گردد، بنابراین چندین قرن قدمت آن به زمان عهد جدید برمی‌گردد. ارنست مارتین در پیشنهاد تاریخی برای تولد مسیح که نسبتاً نزدیک به تاریخ سنتی است، اما خیلی نزدیک به تاریخی که در چند قرن آخر ۴ یا ۵ قبل از میلاد استفاده شده است، نیست، اما در واقع با ۱ قبل از میلاد، ۲ قبل از میلاد مطابقت دارد، همچنین مکانی را برای کوه زیتون پیشنهاد کرده است.

او اساساً ادعا می‌کند که به نحوی، افسر رومی که بر فراز کوه کالواری ایستاده بود، توانست پاره شدن پرده را از وسط ببیند. همانطور که متن را دوباره خواندم، به نظر نمی‌رسد که این موضوع برای متن ضروری باشد، اگرچه شاید بتوان آن را اینگونه خواند، بنابراین او آن را در شرق اورشلیم، یعنی در جهتی که معبد واقعاً رو به آن بوده است، و بر روی کوه زیتون قرار می‌دهد. او آن را نزدیک محل ذبح گوساله سرخ قرار می‌دهد و دلایل گونه‌شناختی و همچنین تاریخی را ذکر می‌کند، بنابراین این پیشنهاد اوست.

خب، این یک گشت و گذار سریع بود. خیلی چیزهای دیگر هم می‌توان گفت، و شنیده‌ام که تد مطالب خوبی در مورد جغرافیا و باستان‌شناسی و بخش زیادی از اورشلیم و فلسطین ارائه داده است، بنابراین شما را به مطالب اینجا ارجاع می‌دهم، اما این چیزی است که من در دوره انجیل‌های هم‌نوا دارم. از توجه شما بسیار سپاسگزارم.